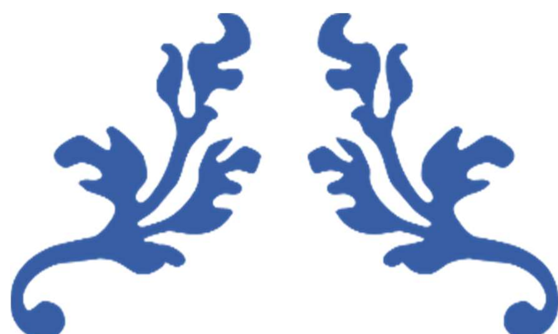


تهذیب عقیده در رابطه ی شریفه

به طریقت علیّه نقشبندیّه مجدّدیه



بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمدلله اوّلاً و آخراً والصّلوة والسّلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین سیّدنا و نبیّنا محمّد و علی آله و اصحابه اجمعین اما بعد: چنین گوید این مسکین، اخیراً سلسله مطالبی شنید از مساله ی رابطه با شیخ متوفّی که منسوب است به یکی از گرامیان علماء اعلم که خودشان از مریدان و فرزندان یکی از حضرات خلفاءِ حضرت شیخ عثمان سراج الدّین ثانی قدّس الله سرّه هستند و چون این مساله یکی از ارکان اصلی طریقه ی نقشبندیّه است، لذا غیرت این طایفه، مانع از سکوت به این گونه اعمالِ منکَر گشت.

در آغاز گفته می شود که بحث و جدل ابداً مطلوب این مسکین نیست و در این باب هدف غرض ورزی و مغلوب نمودن نیست، زیرا مکتب فقرا سراسر خاکساریست. این بیهوده و دور از کار، اگر خود را غباری در رهگذر علماء و فقرا بیابد، زهی سعادت، امّا چون این امور بجز بد نام کردن این طریقه ی شریفه نیست بر آن شده تا اینگونه عقاید اصلاح شود.

بدانکه چون نفس ایشانان از امّارگی بدر نیامده و بعد از شیخِ متوفّی رجوع مریدان و محبّان به آنهاست، از این رو نفس را اینگونه صدر نشینی ها خوش می آید و از آن برای خود اعتبارها می سازد، این زمان در برابر کلام حقّ دلیری می کند، عقل و قلب را زنجیر نموده به خواب و خیال و القائات دلخوش می کند، صفت نفس اماره مشخّص است و تا قبل تهذیب آن باید که جهد بلیغ شود خود را به دام او نینداخت.

بدانکه که کار بعضی از این قوم به حالت افراط شدید است و از حد اعتدال خارج گشته و اصرار بر امری محال دارند که عاقبت به امور محدّثه می انجامد.

این حقیر از همین خلفاءِ حضرت شیخ سراج الدّین ثانیؒ را دیده است که برای خود خلیفه می گیرند. معلوم نیست بعد از وفات آن خلیفه ی اصلی، سرنوشت خلیفه های او چه می شود. امروز بعد از گذشت بیست و پنج سال از ارتحال حضرت شیخ سراج الدّین ثانیؒ بعضی از اشخاص هنوز هم نمی گذارند کسی به نزد شیخِ دیگر برود.

اسف بارتر اینکه در بین ایشان می بینیم که هر از گاهی شخصی داعیه ی شیخی و کمال دارد. یکی نامه به سران کشور ها می نویسد و خود را رهبر نقشبندیان جهان می خواند، آن دیگری او را طعن نموده و خود را مرشد بر حقّ می داند، شخص دیگر برای خود کتاب می نویسد و سلسله تشکیل می دهد، و سایرین را ناحقّ می گوید.

ای قومِ اینگونه محافل هرگز روی صفا به خود نمی بیند. بدانید در هر عصر جانشینان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم وجود دارند، همین جانشینان اند که علمای راسخون اند، همین طایفه ی مبارک که در حقّ آنها فرموده شد: علماء ورثه الانبیاء و علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل. علما، این مشایخ و اولیاء ها هستند که پاسبانان دین اند، علماء راسخون اند که هم ظاهر و هم باطنِ این دین را نَسلاً بعد نسل منتقل می کنند و الّا از دین اسلام فقط همان حفظ و روخوانی چند کتب مانده بود. بشارتِ در امان ماندن نسخِ دین بواسطه ی وجود همین طایفه مبارک است؛

تو مترس از نسخ دین ای مصطفی　　　تا قیامــت باقیـــش داریــم مــا

با خواندن چند کتاب از لغت و حدیث و تفسیر کسی وارث رسولان و اولوالعزمان علیهم السلام نمی شود. کلام نظم قطب العارفین حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر است قدّس الله سرّه فرمودند:

گیرم که هزار مصحَف از بر داری   با آن چه کنی که نفس کافر داری

این مختصر، صرف برای آن عدّه است که آن سخنان ناصواب در نظرشان صواب آمده است.

باری! در اینجا می پردازد به کلماتی که معتقدین به رابطه با شیخ متوفّی گفتند، در چهارده بخش به همراه یک مقدّمه و یک اختتامیّه.

اما جواب اجمالی همه ی سخنان ایشان این است که: رابطه ی عام که محبّت انبیاء و اوّلیاء و مشایخ زنده و متوفّی را در دل داشتن است، تفاوت دارد با رابطه ی خاص که از ارکان سلوک طریقه ی نقشبندیّه است و سالک از صحبت و رابطه ی خاص با شیخ مقتدا طیّ مقامات سلوک طریقت نقشبندی می کند.

بدانکه آنچه لابد و لازم طریقه نقشبندیست صحبت است و طیّ مقامات این طریقه از صحبت با شیخ مقتدا حاصل می شود. بدین جهت مشایخ این طریقه فرموده اند طریقه ما به عینه طریقه اصحاب کرام رضی الله عنهم است زیرا آنها هر چه یافتند از صحبت آنسرور صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بود و چون صحبت و نزدیکی با شیخ مقتدا هر لحظه میسّر نمی گردد لذا نخواستند آن کسب فیض مسدود بماند و رابطه را وضع نمودند.

مقامات مردان به مردی شنو   نه از سعدی از سهروردی شنو

ای عزیز این سخن از این مسکین اگر قبول نداری از حضرت خواجه محمّد معصوم فاروقی سرهندی قدّس الله سرّه بشنو که فرمودند: مدار، بر صحبت است، در غیبت هم

هر چند به اندازه محبّت و فناء فی الشیخ اخذ فیوض می نماید لیکن به گَردِ صحبت که با رعایت حقوق آن باشد نمی رسد.

و حضرت قاضی ثناءالله پانی پتی که از اعاظم خلفاء حضرت میرزا صاحب جان جانان مظهر شهید قدّس الله سرّهما اند، همانکه حضرت میرزا صاحب درباره شان فرمودند در روز قیامت اگر خداوند تعالی از من بپرسد چه آوردی من حواله به ثناءالله می کنم و می گویم او از ما درس می گرفت؛ همان شخص فرمودند: اگر کسی گوید که فیض اولیاء بعد موت آنها باقی است، پس طلب کردن شیخ دیگر عبث است، گفته شود که فیض اوّلیاء بعدِ موت، آن قدر نیست که ناقص را به درجه ی کمال رساند الّا نادراً. اگر فیض، بعد موت، همان قسم باشد که در حیات، پس تمام اهل مدینه از عصر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا این وقت، برابر اصحاب می گردیدند و نیز هیچ کس محتاج صحبت اولیاء نمی گشت، چگونه فیض مرده، مثل زنده باشد که در مُفیض و مستفیض، مناسبت شرط است و آن بعدِ وفات مفقود است. آری بعدِ فناء و بقاء که مناسبت باطنی حاصل شود فیض از قبور توان برداشت، لیکن نه آن قدر که در حیات باشد وَالله تعالی اعلم.

وقتی این سخنان به آنها گفته می شود می گویند حضرت شیخ عثمان سراج الدّین ثانی به ما اجازه داد تا با او رابطه نماییم زیرا حضرت ایشان فرمود وقتی مرشد زنده وجود نداشته باشد با شیخ متوفّی می توانید رابطه داشته باشید و وقتی در جوابشان گفته شود

مرشد حاضر وجود دارد می گویند آفاق را گشتیم نبود و یا می گویند، مشایخ وقت در نظر ما آن جایگاه را ندارند.

بدانید که این سخن آنها اصلاً صحت ندارد زیرا ایشانان قائل به وجود مرشدی کامل بعد از حضرت شیخ عثمان سراج الدّین ثانی نیستند. چنانچه جناب برخوردار ماموستای گرامی در مقدّمه ی کتاب "گلچینی از باغ بهار در کرامات دو قطب بزرگوار" می نویسند:

«...در ادامه به بیان کوتاهی از زندگی آخرین قطب طریقت و خاتم الاوّلیاء الکاملین، حضرت شیخ محمّد عثمان سراج الدّین ثانی قدّس سرّه می پردازیم».

چنانچه دیده می شود به صراحت بیان می نمایند حضرت شیخ عثمان سراج الدّین ثانی ﷺ آخرین قطب طریقت بودند و خاتم الاوّلیاء الکاملین اند، از این جهت باورمند اند که احتیاجی به شیخ دیگر ندارند و روحانیّت شیخ سراج الدّین ثانی ﷺ برای آنها کافیست.

گشتن آفاق و نیافتن مرشد دور از واقعیتِ عقیده ی ایشان می نماید زیرا کسی که مرشد خود را آخرین قطب می داند بدنبال مرشد دیگر نخواهد گشت.

همچنین عجب است که بعد از وفاتِ هر یک از حضرات مشایخ نقشبندی کردستان ﷺ همین اتفاق روی داد. در تاریخ و یا در بیان اهل این خاندان در حکایت هایی که از حضرات پدرانشان تعریف می کنند، مانند همین سخنان را می شنویم که امروز درباره حضرت شیخ عثمان سراج الدّین ثانی می گویند. بعد از رحلت هر شیخ می گفتند که بعد از این مرشد، ولایت ختم شد، تمام شد و این نوعِ سخنان از برخی از شیخ زاده ها و افندی ها و ماموستاها و خلیفه ها دیده می شود.

وقتی حضرات شیخ بهاءالدّین و شیخ ضیاءالدّین بر سجّاده ارشاد نشستند امثال این طایفه می گفتند اوها مانند پدرشان هرگز نمی شوند و وقتی آنها وفات کردند شیخ نجم الدّین و شیخ حسام الدّین آمدند باز همین طایفه می گفتند آنها مانند پدرانشان نمی شوند، حتی شیخ احمد شمس الدّین را نیز به همین دید نگاه می کردند. مسند نشینی و ارشادِ حضرت شیخ عثمان سراج الدّین ثانی را در ابتدا کم کسی از اهل خانواده و مریدان قبول داشتند، اکنون همین ها می گویند شیخ عثمان سراج الدّین خاتم الاوّلیاء الکاملین است، قدّس الله تعالی اسرارهم اجمعین.

حضرت شیخ محمّد نجم الدّین بن شیخ عمر ضیاءالدّین قدّس الله سرّهما در مکتوبی از همین اشخاص شکایت می نمایند فرمودند: "تصوّرات نوعیّه ی مردم چنان است که بعد از رحلت حضرت پیر کامل والد ماجد قدّس الله سرّه الاقدس، دکّان معرفت برچیده شده و نور هدایت برخاسته گردیده و طریق سیر و سلوک به کلّی متروک مانده و مراتب و کمالات بزرگان سلف را در استعداد خلف اساسی نمانده به آن واسطه طریق یاس را پیش گرفته و رشته ی طلب گسسته، از برکات پیران محروم مانده اید".

همچنین طایفه ای دیگر از ایشانان را وقتی گفته می شود امروز شیخِ کامل و مکمّلِ صاحب ولایت و تصرّفات باطنی، آنچنان که از لوازم شیخی فرمودند الشیخ یحیی و یمیت که همان یبقی و یفنی است وجود دارد، و تربیت شدگانش صاحب مقامات بلند ولایت و کمالات نبوّت، رسالت و اوّلوالعزم و بعضی دیگر به دایره لاتعیّن رسیده اند و اقطاب امکنه ی خویش اند، بروید با او بیعت کنید، وقتی می بینند دیگر هیچ بهانه ای

بر نقص آن پیر و مرشد نمی توانند بیاورند، می گویند ابداً قبول نداریم تا نزد شیخ دیگر برویم بلکه شیخ باید از خانواده ی خودمان فقط خاندان حضرت سراج الدّین ﷺ باشد. باید دید که این سخنان چه مقدار در سرگذشت انبیاء که نبوّت خود را بر اقوام آشکار می نمودند، ولی آنها انکار می نمودند، آشناست. بسط بیشتر این سخنان در ادامه می آید ان شاءالله تعالی، تا روشنی راه آن دسته از طالبان که در جستجوی حقیقت هستند باشد.

گفتند: سوال: برخی کلیپی از فیلم فرمایشات قطب الاقطاب، حضرت شیخ محمّد عثمان سراج الدّین نقشبندی قدّس سرّه که بیعت با شیخ حیّ و حاضر در سیر و سلوک را ضروری می دانند پخش کرده و با مکر و حیله، بدنبال جذب مرید و جاه طلبی های نفسانی و شیطانی خود هستند. نظرتان در این خصوص چیست؟ **و خودشان پاسخ دادند:** در اینکه اگر شیخ حیّ و حاضر و وصیّت شده و اجازه داده شده از طرف قطب و مرشدی چون حضرت شیخنا و مولانا عثمان سراج الدّین، وجود داشته باشد، سمعا و طاعة، وظیفه و واجب است، با او بیعت کنیم.

می گوییم:

اگر قائل به این باشید که حتماً مسند نشین فعلی از شیخ قبلی باید اجازه و وصیت شده باشد مشایخِ خود را نادانسته نفی می کنید به قرار حکایتی که در ذیل می آید، لیکن بدانید گاهاً شده است شیخی از جای دیگر آمده در جای شیخ متوفّی نشسته است در

حالی که آن شیخ متوفّی او را بر جای خود برنگزیده است. بطور مثال رهبری طریقه ی نقشبندی در خاندان ضیائی به حضرت شیخ نجم الدّین قدّس الله سرّه رسید و مابقی زیر بیرق حضرت ایشان بودند و آنحضرت برادرشان حضرت شیخ کمال الدّین محمّد کامل قدّس الله سرّه را به جای خود به رهبری این طریقه انتخاب فرمودند اما حضرت شیخ کمال الدّین نپذیرفتند و حضرت شیخ نجم الدّین رهبری طریقه را به فرزندشان حضرت شیخ نورالدّین قدّس الله سرّه سپردند، حضرت شیخ نورالدّین قریب به یک سال کم و بیش بعد از آن بدرود حیات نمودند و حضرت شیخ علاءالدّین قدّس الله سرّه پیغامی می فرستند به حضرت شیخ کمال الدّین با این مضمون که قبلاً شیخ نجم الدّین شما را وصی فرمودند، بیائید برای اداره ی خانقاه بیاره، حضرت شیخ قبول نمی نمایند و می فرمایند: «من لایق خانقاه نیستم»، دوباره حضرت شیخ علاءالدّین قاصد می فرستند که لااقل جانشین را شما انتخاب کنید، حضرت شیخ کمال الدّین می فرمایند: «وقتی خودم لایق نیستم چگونه می توانم جانشین انتخاب کنم»، و بدین ترتیب حضرت شیخ علاءالدّین از خانقاهِ خودشان در درود به خانقاه بیاره آمده و به مسند ارشاد می نشینند.

پس بنابر این حکایت، گفته ی اوّل آنها باطل است که شیخ حاضر حتماً باید وصیّت شده و اجازه داده شده از طرف شیخ متوفّی باشد زیرا حضرت شیخ علاءالدّین نه وصیّت شده ی حضرت شیخ نجم الدّین بودند، نه وصیّت شده ی حضرت شیخ نورالدّین، زیرا اگر اینطور بودند دیگر به برادرشان حضرت شیخ کمال الدّین نامه نمی نوشتند که شما بیایید بیاره، و بعد از امتناعِ حضرت ایشان، بپرسند شما چه کسی را انتخاب می کنید. ناگفته نماند مقصود از این حکایت ایراد و گمان بد به حضرت شیخ علاءالدّین ﷺ نیست

بلکه ایراد به قول آنان در مورد شیخِ وصیت شده است. حضرت شیخ علاءالدّین مجاز به ارشاد از طرف حضرت پدرشان بودند چنانچه بعضی از برادرانشان نیز مجاز به ارشاد بودند اما چون از حیث سن از همه بزرگتر بودند زمام امور را بدست گرفته و تشریف شریف به بیاره آوردند.

گفتند: اما وقتی کسی نیست، چرا به اکراه می خواهید، افراد را مرید شیوخی کنید، که در نظر ما آن جایگاه را ندارند.

می گوییم:

اوّلاً، هر که به حقیقت طالب است برود شرایط شیخی و مسند نشینی ارشاد را که بزرگان قوم خودتان فرمودند بخواند و خبر از مشایخ فعلی بگیرد. اگر آن شرایط بر شیخی از شیوخی که در حیات اند منطبق بود پس باید به نزد آن شیخ برود، والّا پیرو خواهش های نفس مانده است. ثانیاً می گویند در نظر ما آن جایگاه را ندارند. **ای برادر آن جماعت که هم خودشان و هم نظرشان در نزد حقّ تعالی بسیار عزیز است، بر خود و نظر خود هیچ اعتبار نمی کنند و خود را مشت خاکی و قطره ی آبی بیشتر نمی دانند، کاخ خودبینی ات تا چه حدّ بلند است که چشمت به خاکساران و خادمان دین و فقرا نمی افتد و همه ی اوّلیاء و مشایخ زمان را با هم نفی می کنی؟**

گفتند: حضرت امام شافعی رضی الله عنه می فرماید: المذاهب لا تموت بموت اربابها، مذاهب که شامل مذاهب کلامی، فقهی و تصوفی می شود، با مرگ بزرگانشان، از بین نمی روند.

می گوییم:

آری مذهب و منهج طریقه ی نقشبندیّه با وفات حضرت شیخ عثمان سراج الدّین ثانی قدّس الله سرّه از بین نمی رود همانطور که با وفات حضرات امام ربّانی و خواجه عبیدالله احرار و شاه نقشبند قدّس الله اسرارهم نیز از بین نرفت، همچنین می گوییم این قول حضرت امام شافعی رحمة الله علیه در باب این مساله بود که آیا رای و فتوای مجتهد بعد از مرگش قابل تقلید می باشد یا خیر که ایشان فرمودند بله قابل تقلید می باشد. امّا این قول را تعمیم دادن به رابطه ی شریفه و قیاس از آن گرفتن مع الفارق است. همچنین مشایخ این طریقه با وجود اینکه هر کدام به درجه اجتهاد معنوی رسیدند اما خود را مجتهد مستقل نفرمودند بلکه مجتهد فی المذهب دانستند و مجتهدین فی المذهب ادامه دهنده ی راه بنیانگذاران این طریقه بودند، هیچ احداثی نفرمودند حضرت میرزا صاحب جان جانان مظهر شهید قدّس الله سرّه می فرمودند وقتی من مسند نشین ارشاد شدم هیچ امر نو ظهوری در این طریقه وضع ننمودم.

گفتند: پس چون حضرت پیر ما قدس سره برای کسی سفارش به ارشاد نفرموده و نیز به اذعان خودتان امین امت اسلامی و غمخوارِ نه تنها مریدین خویش، بلکه ناصح و دلسوز جامعه بشری بوده، پس چگونه ممکن است، که آن قطب دوران، برای پس از خویش، فکری ننموده باشد.

می گوییم:

گاهاً ممکن است که وارث شایسته ای برای شیخی وجود نداشته باشد و آن شیخ در حقّ قوم خود خیانت نمی کند و کسی را چون شایسته نبوده به جانشینی خود نمی گمارد، مانند حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی قدّس الله سرّه که هیچ کسی را جانشین خود نفرمود، این بدان معنا نیست که آن شیخ در فکر قوم خود نبوده است. همچنین عرض می شود بله چون حضرت شیخ عثمان سراج الدّین قدّس الله سرّه هم دلسوزِ مریدان خود و هم دلسوزِ جامعه ی بشری بودند، شخصی از مریدان و منسوبان خود را به جانشینی خود منسوب نفرمودند زیرا کسی از ایشان بدرجه کمال و تکمیل نرسیده بود.

گفتند: بلکه آن بزرگ چون می دانست که مجموع مریدینش نیازی به مرشد دیگر ندارند و روحانیّت خودش (البته به شرط وفا و ماندگاری مریدش بر آداب و وظایفش) ضامن سلامتی عقیده و ایمان و عملش است، لذا نه تنها ارشادش را به کسی نسپرده، بلکه به مرشد دیگری نیز ما را محول و سفارش نفرمود.

می گوییم:

هذا بهتان عظیم، این حرف بهتان محض است، امر بر شما مشتبه گردید ﴿و اِنّی خِفتُ المَوالیَ مِن وَرائی﴾ آنحضرت وارث شایسته نداشتند که مسند ارشادشان را به کسی نسپردند، وقتی در زمان حیات حضرت شیخ عثمان سراج الدّین حتی یک نفر بدرجه کمال و نهایت کار نرسید و شایسته مسند نشینی نشد آن کدام ساده لوح است که

می گوید بعد از وفات حضرت ایشان ما به کمال خواهیم رسید وقتی حضور و صحبت و نظارت و تربیت مستقیم حضرت ایشان آنچان به جماعت کارگر نبود پس آیا به حقیقت نیاز به مرشد دیگر نیز نخواهی داشت؟

در طول تاریخ اگر امثال این عقاید می بود امروز حتّی نامی از این طریقه ی شریفه نیز نمی شنیدیم. مگر حضرت میرزا صاحب جان جانان مظهر شهید قدّس الله سرّه را مرشدشان حضرت شیخ نور محمّد بدوانی در زمان رحلتشان حواله به حضرت شیخ سعد الله دهلوی دادند؟ خیر. بلکه آنحضرت شش سال مجاور قبر حضرت شیخ نور محمّد ماندند به طمع اینکه از روحانیّت حضرت ایشان به طریق رابطه کسب فیض نمایند با اینکه آنحضرت به درجه فناء و بقاء رسیده و سبق ولایت کبری را تمام نمودند، بعد از مدت شش سال دیدند چیزی که می خواستند عاید نشد و روحانیّت حضرت سیّد بعد از شش سال حضرت ایشان را فرمود جانب راه الهی فقط همین نیست که من رفته ام از مجاورت من چه می خواهی؟ برو دنبال پیر و مرشد دیگر، که آنحضرت بخدمت حضرت شیخ سعدالله رسیدند. آیا حضرت شیخ سعدالله آنحضرت را در زمان رحلتشان حواله به شیخ محمّد عابد سنامی دادند؟ خیر. بلکه آنحضرت باز خودشان بعد از وفات حضرت شیخ سعدالله بدنبال شیخ دیگر رفتند تا رسیدند بخدمت حضرت شیخ المشایخ محمّد عابد و از تربیت حضرت ایشان رسیدند به انتهای درجه ی معرفت.

بدان ای عزیز برای اینکه سررشته ی کار گم نکنی و جدا از برکات مشایخ سلسله نباشی، تا زمانی که شیخی نیافتی می توانی با شیخ متوفای خود رابطه بگیری اما این بدان معنا

نیست که دست از طلب کشیده و بگویی روحانیّت مرشدم عموماً کافی است، روحانیّت مرشدت اگر اویسی مشرب نباشی کافی نیست.

گفتند: این فیلم هیچ تناقضی با آنچه گفته شد، ندارد، بلکه نکته ظریفش این است که ایشان در آن فیلم، حقیقتی را می فرمایند که خودش، جانشین حضرات شیخ نجم الدین و علاءالدین و حسام الدین هستند، پس با این وجود، کسانی از مریدین حضرت حسام الدین که رابطه آن مرحوم را میکنند، کارشان صحیح نیست، چون مرشد حی و حاضر، موجود است.

می گوییم:

آنچه مطابق عقیده ی طریقه ی نقشبندیّه است لازم نیست که مریدانِ شیخ متوفّی مطمئن شوند که شیخ حاضر از شیخ خودشان دارای خلافت می باشد، بلکه اگر شیخ حاضر در هر خاندان که باشد و آن شرایط که مشایخ سلف در باب شرایط شیخی فرموده اند دارا می بود باید بیعت کنند، چنانچه در بالا حکایت حضرت میرزا صاحب ﷬ گذشت.

گفتند: بلکه ایشان در جایی دیگر در فرمایشات مکتوبشان، فرموده است که اگر مرشد حاضر وجود نداشت، روح همان مرشد متوفا کافی و رابطه اش لازم است.

می گوییم:

اوّلاً گفته می شود جانشینان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از زمان آنحضرت تا این زمان در دنیا وجود داشته اند، بلکه اگر تاریخ عرفان و تصوّف مطالعه شود

می بینیم در هر قرنی ده ها و صد ها مشایخ بزرگ و کبیر که قطب و غوث بودند وجود داشته است و این قرن هم مستثنی نمی باشد و قرن بعدی هم مجزا از این قرن نخواهد بود اما یک نفر در بین این شیوخ از نظر رتبه از همه بالاتر است، آن شیوخ همه قطب هستند و آن یک نفر قطب الاقطاب است ولی در قدیم ممکن بود در ناحیه ای تا مکانهای دور، شیخ و مرشدی کامل وجود نداشته باشد و یا مریدانِ آن شیخ متوفا خبر از شیوخ دیگر نداشته باشند، ولیکن امروز با این سهولت مسافرت و سهولت انتشار اخبار از احوال دنیا که مردم به جزئی ترین مسایل و اخبار سرزمین های دیگر هر ساعت که بخواهند مطلع می گردند، اینکه اینک بگوییم مرشدی وجود ندارد سخنی بسیار نادرست است.

همانطور که پیشتر گفته شد بعضی از مریدان و منسوبان حضرت شیخ عثمان قدّس الله سرّه اصلاً قائل به این نیستند که بعد از حضرت ایشان شیخ و مرشد کامل و قطب وجود خواهد داشت و همه ی این سخنان تا آنجا که می شنویم همین است.

حتی در کتاب تعدیل شریعت و طریقت مولّف می آورد که ظرف بشر در آخر زمان که اکنون باشد، لیاقت منبع غوثیه را ندارد و تا زمان حضرت مهدی رضی الله عنه، حضرت خضر علیه السلام حامل آن است، در حالی که این عقیده، صراحتاً با بند هفتم از وصیت نامه ی حضرت شیخ عثمان خالدی نقشبندی مجددی سراج‌الدّین اول ﷺ در تضاد است.

عقیده مندان حقیقی فوج فوج بهره ها از شیخ خود می برند و طیّ سلوک این طریقه می نمایند، اما این جماعت بعد از بیست و پنج سال از وفات حضرت شیخ عثمان ﷺ

هنوز به خواب و خیال سرگرم اند، خود که محروم مانده اند دیگران را نیز به همین عقاید سوء بی سر و برگ نگه داشتند.

گفتند: حضرت خواجه محمّد معصوم در کتاب مکتوبات خویش و در مکتوب شماره ۳۹ که در تعزیه به دو نفر که شیخشان متوفّی شده می نویسند: «وجود اهل الله رحمت است هم در حال حیات و هم بعدِ ممات، فیوض و برکات که در حیاتشان مفاد و مستفاد است، بعد مماتشان نیز امیدوار آن باید بود و باید دانست که این فیوضات و برکات تا زمانی فائض است که در طریقه ی شیخ احداثی واقع نشده است و چون امور محدثه در طریقه پیدا شد؛ که در حیات شیخ نبود؛ راه فیض مسدود گشت... پس بر یاران آنجایی ناگزیر است که محافظت طریقه ی شیخ خود نیک نمایند و احداثی در آن نکنند و حلقه ی ذکر را بر سُنَن سابق بر پای دارند».

می گوییم:

این مکتوب شریف که به شیخ مظفّر و محمّد شاه ارسال گشته بود، معلوم این حقیر نگشت که شیخ این دو عزیز کدام بود؟ اما در اینجا دو احتمال است اوّل اینکه شیخ آنها از طریقه ی دیگر بود و ربطی به اتباع حضرت امام ربّانی و حضرت خواجه محمّد معصوم قدّس الله سرّهما نداشته و یا اینکه شیخ متوفّای ایشان از مجاز شدگان حضرت امام و یا حضرت خواجه بودند.

اولاً در هر صورت که بوده باشد می بینیم که رابطه با شیخ متوفّی برای رسیدن به نهایت کارِ شیخ ابوالمظفّر برهانپوری فایده نداشته، زیرا بعد از دریافت آن مکتوب، می بینیم

مکرّر عرض می کنند که ایشان و سایر متعلقانشان اشتیاق ملاقات با حضرت خواجه را دارند، اگر رابطه ی شیخ متوفّی کافی و بسنده بود دیگر طلب صحبت حضرت خواجه برای چه بود با این که حضرت خواجه، آنها را رخصت به رابطه با شیخ خود فرموده بودند.

و ثانیاً شیخ ابوالمظفّر مرید مبتدی و یا خلیفه ی ناقص نبودند بلکه خود، شیخی کامل و مکمّل بودند و مدارِج سلوک را تا آنجا که به درجه کمال برسند طیّ فرموده بودند. حضرت خواجه در مکتوبی به شیخ ابوالمظفّر می فرمایند: از گرمی مجلس و تاثیر توجّهات و وصول طلّاب بفناءِ قلب و بعضی بفناءِ نفس که نوشته بودند خوشوقت ساخت.

و همچنین در همین مکتوب به شیخ مظفّر می فرمایند: ...این امر مفوّض به رای شما است بعد از استخاره هر عدد تعیین کنند و هر گاه خواهند بر آن اضافه نمایند یا اجازت مطلق فرمایند امید است که مبارک باشد.

از همین جا معلوم می شود شیخ مظفّر مرشد کامل بودند، لیکن تحت لوای حضرت خواجه، مابقی سلوک را طیّ می فرمودند چنانچه از مکاتیب بعدی معلوم می شود که سبق حقیقت صلوة از حضرت خواجه درس می گرفتند. این مسکین دیده و شنیده ام بعضی از مشایخ از فرط تواضع یا اینکه سنجیدن اعتقاد مرید او را حواله به دیگران می کنند لیکن شخص معتقد به جای دیگر نمی رود، چنانچه این مسکین گاهی دیده ام حضرت قطب الاقطاب و غوث الابدال، امام الکاملین و قبلة الواصلین شاه صاحب حضرت حاج سیّد شیخ عبدالله نقشبندی مجدّدی دامة برکاتهم و فیوضاتهم، گاهاً به بعضی از طالبان که تمنّای بیعت می نمایند می فرمایند بروید استخاره کنید اگر نتیجه

مطابق میل بود بعد بیایید و همچنین حضرت خواجه باقی بالله قدس الله سره که همیشه اینطور شیوه ی حواله دادن به مشایخ دیگر داشتند اگر طالبی می آمد، می فرمودند در این شهر مشایخ زیاد است و در پیش ما مانند آن مشایخ نیست، بعداً وقتی طالب اصرار می نمود او را تلقین می دادند.

گفتند: شیخ عبدالمجید خانی، صاحب کتاب – السعادة الابدیة فی ما جاء به النقشبندیة – می نویسد: شخص مرید در رابطه باید به حفظ صورت آن مرشد پرداخته هر چند مرشدش از او غایب و یا بعد از وفاتش باشد **همچنین باز از ایشان نقل نمودند:** پس بدان که در طریقت ما یعنی طریقت خالدیه رابطه صحیح نیست مگر، با رابطه صورت حضرت مولانا خالد قدّس سرّه.

همچنین از خلیفه ی حضرت مولانا خالد قدّس سرّه، شیخ محمّد بن عبدالله بن مصطفی خان شیخونی مشتهر به خانی نقل نمودند: رابطه راهی مستقل در وصول بوده و عبارت است از ارتباط قلبی با شیخ واصل... و در این راه و استفاده رساندن با آن، زندگان و مردگان فرقی نداشته؛ همچنانکه در استفاده بردن از آن، شیوخ و مبتدیان فرقی ندارند.

می گوییم:

اوّلاً شیخ عبدالمجید خانی نوه ی شیخ محمّد بن عبدالله خانی بودند و ثانیاً شیخ عبدالمجید دست بیعت با حضرت مولانا خالد قدّس سرّه نداده است و ۲۱ سال بعد از وفات حضرت مولانا بدنیا آمد و ایشان مرید پدرشان شیخ محمّد بن محمّد و پدربزرگشان شیخ محمّد بن عبدالله نقشبندی خالدی بودند.

و ثالثاً گفته می شود شیخ محمّد بن عبدالله خلیفه ی حضرت مولانا بودند ولیکن آنچنان که بر می آید ایشان خلفیه ی مقیّد بودند و اجازه ی مطلقه ی مستقل به آنصورت که بعد از مرتبه ی فناء فی الله به بقاء بالله مشرف شوند نداشتند زیرا به وضوح از اجازه ی نامه ایشان معلوم است.

در طریقه ی نقشبندیّه چنین است که نوع خلافت را مرشد در خلافت نامه قید می کند. اگر خلافت، مطلقه ی مستقل باشد شیخ می نویسد که این شخص مذکور را خلافت دادم مطلقه و او را فناء فی الله و بقاء بالله حاصل گشته است از این عبارت معلوم می شود او مستقل است و به شرف فناء و بقاء رسیده است اما در کتاب یاد مردان در خلافت نامه شیخ محمّد بن عبدالله خانی این عبارت نبوده، چنانکه در خلافت نامه شیخ محمود صاحب برادر حضرت مولانا می باشد و بعید است که بعد از آن خلافت نامه ی مقیّد، شیخ محمّد بن عبدالله را خلافت مستقل داده باشند زیرا اگر شیخ محمّد بن عبدالله خانی خلافت مطلقه مستقل داشتند، هیچ گاه بعد از وفات حضرت مولانا امر به رابطه با ایشان نمی نمودند، چنانچه حضرت شیخ سراج الدّین اوّل ننمودند، و اگر شیخ محمّد بن عبدالله خانی شخص دیگر را قبول داشتند امر رابطه با او می نمودند ولیکن ایشان تحت تربیت شخص دیگر قرار نگرفتند بلکه خودشان انشعاب دیگر از این طریقه پدید آوردند، چنانچه شیخ عبدالمجید در همین کتاب مذکور، نام سلسله ی پیران طریقه را تا خودشان اینطور می نویسند:شیخ عبدالله دهلوی، مولانا خالد العثمانی، جد الامجد شیخ محمّد خانی، والد الماجد الشیخ محمّد الخانی. و باز در همین کتاب طریق بیعت در طریقه نقشبندی را اینطور بیان می کنند که بعد از نشستن و قرائت فاتحه و سوره اخلاص و غیره

در آخر بعد از نام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت شاه نقشبند و حضرت مولانا خالد می گوید ثم الی روحانیه وارث سرّه المبین بهجه الاوّلیا و المرشدین الجد الامجد الشیخ محمّد شمس الدّین خانی قدّس سرّه.

همانطور که مشاهده می شود سلسله خانی نیز مانند سلسله ی بعضی از خلفاءِ حضرت شیخ سراج الدّین ثانی کلاف سر درگم شده است، خلیفه ای مقیّد برای خود خلیفه گرفت و سلسله درست کرد امّا چون روحانیّتشان به درجه کمال نرسیده رابطه را ارجاع به شیخ قبل نمودند و بدتر اینکه خلیفه ی ثانی نیز خود را به شیخی کشیده ولیکن باز رابطه را ارجاع به شیخ اصلی داده.

ای برادر اگر خودت هنوز ناقصی چرا مریدان را بعد از وفات شیخ، رها نمی کنی تا مرشدی کامل پیدا کنند. اینچنین امور جز خرابی و بد نام نمودن آن سلسله امر دیگری نیست.

بدانکه ممکن است شیخی در زمان حیات خود وصیت کند فلان شخص بعد از من جانشین و قائم مقام من است و در زمان حیات خود بشارت تکمیل او را بدهد. ممکن است آن شخص بعد از وفات مرشد حتّی تا چند سال به درجه ی کمال و تکمیل نرسیده باشد، امّا مریدانِ آن شیخ متوفی را صحبتِ او لازم و واجب است در اینصورت آن جانشین که بشارت او شده بود می تواند امر به رابطه با خود یا با آن شیخ متوفّی کند و خودش بواسطه ی روحانیّت همان شیخ متوفّی بسرعت به درجه کمال می رسد و وقتی بدرجه ی کمال رسید، دیگر مستقیم از جانب الهی جل سلطانه اخذ فیض می کند و نیاز به واسطه ندارد. چنانچه حضرت شیخ حسام الدّینﷺ تا دو، سه سال مریدانشان را امر

به رابطه ی پدرشان حضرت شیخ بهاءالدّین می فرمودند بعد از آن امر فرمودند رابطه ی من را بگیرید.

در این جا نیز دقیقه ایست که آن شیخ که بشارت شده است هر چند ناقص است امّا حیّ و حاضر است و مریدان هر چند به رابطه با شیخ متوفّی مشغول اند امّا در ضمنیت و دامان اویند و یقین بر این است که این شیخ ناقص بسرعت به درجه کمال می رسد پس غم بی حاصلی مریدان نمی ماند.

گفتند: همچنین همین بزرگوار (شیخ عبدالمجید خانی) در همان کتاب اشاره دارد؛ که مریدانِ افرادی از خلفای حضرت مولانا خالد قدس سره، پس از وفات حضرت مولانا قدس سره به رابطه ی آن خلیفه پرداخته که به شدت مورد مخالفت جانشینان حضرت مولانا قدّس سرّه قرار می گیرند، ایشان در این خصوص می نویسند: و عجیب این است که برخی مریدانِ فلان شخص، منتسبین خویش را دستور داده تا پس از وفات حضرت مولانا و انتقال او به دار آخرت، رابطه ی آن شخص را بکنند و برخی از ایشان ادعا نموده اند که شخص متوفا زمانی که به دار آخرت منتقل شد؛ دیگر التفاتی به دنیا برایش باقی نمانده و نادرستی گفتار این شخص، از خطای مدعیِ کمال شدیدتر است، چرا که از این گفتار، انکار تصرّفات اوّلیاء بعد از وفاتشان مفهوم می شود، از چنین تفکری به خدا پناه می جوییم.

می گوییم:

در ناآگاهی شیخ محمّد بن عبدالله خانی همین مقدار بس است که ایشان ندانستند که خلیفه ی مطلق و مستقل مجاز است مریدانش را امر به رابطه با خود کند، لیکن اگر شیخش در آن نواحی باشد، معمولاً این کار نمی کند.

این حقیر نیاز بیشتری به جواب درباره گفته های فوق نمی بینم.

گفتند: و در ادامه (شیخ محمّد بن عبدالله خانی) می نگارد: و بدان که سرور ما حضرت شیخ خالد نقشبندی، روح پاکشان از دنیا به مقامات آخرت خارج شده و برای احدی از یارانش به کمال شهادت نداد و به کسی اجازه نفرموده که نفس خود را لایق رابطه کردن قرار دهد و حتی از آن نهی فرموده و جناب شیخ اسماعیل که قائم مقام ایشان بوده نیز پس از وفات مولانا به کسی اجازه نفرمود تا رابطه شیخ اسماعیل را بنماید، و من فقیر نیز می گویم: «من نیز به آنان تأسی نموده و راضی نیستم تا کسی از دوست داران ما، به جز روحانیّت جناب حضرت مولانا خالد قدّس سرّه، رابطه کس دیگری را بکند.

می گوییم:

کسانی که این سخنانِ دور از کار را بر مدّعای خود دلیل می آورند شاید متوجّه نگشتند که اگر سخن شیخ محمّد خانی را قبول دارند، نفی کل سلسله ی نقشبندی عثمانی خالدی می کنند زیرا ایشان می گویند حضرت مولانا، برای احدی از یارانش به کمال شهادت نداد، **آیا حضرت شیخ سراج الدّین اوّل به درجه ی کمال نرسیدند؟**

و همچنین می گوید: به کسی اجازه نفرموده که نفس خود را لایق رابطه کردن قرار دهد و حتی از آن نهی فرموده. **آیا شیخ سراج الدّین اوّل بدون اجازه ی پیرِ خود مریدانشان را دستور به رابطه با خود دادند؟**

ای قوم با حجّت بر این سخنان ناصواب کسی بجایی نرسید. این کلمات بی اساس گلی است که از دامان ناقصان متوهّم به کمال می روید. نتیجه ی کل این مبحث این می باشد که: اوّلاً، شیخ عبدالمجید ابداً در جایگاه نظر دادن نبودند.
ثانیاً، جدّشان شیخ محمّد بن عبدالله خلافت مستقل نداشتند و جزو مجتهدان طریقه به شمار نمی رفتند. ثالثاً، اقوال و کردارشان بر خلاف حضرات مشایخ نقشبندی است.

گفتند: حضرت شیخ عثمان سراج الدین اول قدس سره در وصیّت نامه ای چنین می فرمایند: «...بلی سعادتمندی که ویرا شرف ضمنیت کبری که عبارت از ضمنیت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است دست داده باشد، اگر آن سعادتمند، عزیز دگر را در ضمن خود گیرد، آن عزیز هر چند به فناءی نفس نرسیده باشد، حکم آن سعادتمند را دارد که شیطان به صورت وی متمثل نتواند شد ...لاجرم حقیر، فرزندان نامی و خلف الصدقانِ گرامی خود محمّد بهاءالدّین و عبدالرحمن را در ضمن گرفته ام پس طریق احتیاط این است؛ که مریدین این خاندان، هر که صحبت این فقیر را یافته رابطه ی حقیر بکنند و الا رابطه این دو فرزندان خلف الصدق حکم رابطه حقیر دارد.»
و معلوم است که وصیّت برای بعد از وفات است و در این وصیّت، حضرت سراج الدّین، به صراحتِ تمام کسانی را که به خدمتش رسیده اند، امر فرموده تا رابطه وی را بکنند و چون

پس از خودشان مرشد — یعنی حضرت بهاءالدّین — وجود داشته منتسبین تازه را امر به رابطه یکی از دو فرزند خویش نموده و اگر رابطه متوفی جائز نبود، کسانی که شرف صحبت ویرا یافته بودند نیز، امر به رابطه ی حضرات بهاءالدین و شیخ عبدالرحمن می نمودند.

می گوییم:

خیر ابداً اینطور نیست و این برداشت صحیح نیست وصیّت به معنای پند و اندرز لزوماً به معنای آنچه در آخر عمر می نویسند نیست زیرا بنا به نسخه خطّی وصیّت نامه، که در کتابخانه ملی ایران به شماره ۲۵۳٤٦۷٤ موجود می باشد تاریخ رونوشت آن، به سال ۱۲۷۹ می باشد و تاریخ وفات حضرت شیخ سراج الدّین اول ۱۲۸۳ قمری می باشد پس معلوم شد این قول که می گویند: معلوم است که وصیّت برای بعد از وفات است، **از اعتبار ساقط است و این وصیّت نامه حداقل پنج سال قبل از رحلت حضرت شیخ سراج الدّین اول مکتوب شده است.**

همچنین در ذیل هر که صحبت این فقیر را یافته رابطه ی حقیر بکنند **در همان نسخه مذکور که بعد از وفات حضرت شیخ، حاشیه نویسی شده است می نویسد: "باید دانست که این معامله مخصوص به زمان حیات آن حضرت است قدّس سرّه حالا که آن حضرت از حیات جسمانی گذشته است و مناسبت به اهل جهان ندارد، رابطه ی او قدّس سرّه برای ناقصان اگر چه به شرف حضور او مشرف شده باشند کم نفع است مگر برای کسانیکه اویسی المشرب باشند و اینها اقلّ قلیلند یا برای کسیکه بفناء افعال که ولایت صغری است رسیده باشد، چنانچه حضرت امام ربانّی رضی الله عنه بارها به این معامله تصریح کرده است".**

همچنین در جواب اینکه بیان نمودند: اگر رابطه متوفی جائز نبود، کسانی که شرف صحبت ویرا یافته بودند نیز، امر به رابطه ی حضرات بهاءالدین و شیخ عبدالرحمن می نمودند **گفته می شود تا آنجا که معلوم گشته است حضرت شیخ سراج الدّین اوّل در زمان حیات خود نیز امر به رابطه ی فرزندانش فرموده است، چانچه در سراج الطالبین می آرود: "جناب ملّا عبدالغفور جوانرودی نقل نمود که به خدمت حضرت سراج الدّین قدّس سرّه مشرّف شدم اخذ طریقه بکنم فرمود برو از محمّد اخذ بکن و به رابطه ی او مشغول باش تا از این وقت با رابطه ی او الفت بگیری کسی که جادار من باشد اوست.**

ایضاً گفته می شود حضرت شیخ بهاءالدّین تمام مریدان حضرت پدرشان را از رابطه با حضرت ایشان نهی و به رابطه با خود امر فرمودند چنانچه در سراج الطّالبین می آرود: "ملّا خضر کرکوکی گفت بعد از وفات حضرت سراج الدّین قدّس سرّه در واقعه به خدمت حضرت بهاءالدّین مشرف شدم فرمود کار و بارِ طریق، با من است رابطه ی من بکن و رابطه ی حضرت سراج الدّین را ترک کن، عرض کردم اگر سر مرا ببری ترک نمی کنم، بعد از مدّتی به خدمت آن حضرت آمدم فرمود سبحان الله بعضی کسی چند کلّه سختند در خواب هم به او امر می کنند نمی شنوند".

ایضاً مولّف سراج الطالبین می آورد: "حضرت بهاءالدّین قدّس سرّه به فقیر امر کرد که بسیار به زیارت حضرت سراج الدّین مرو، با وجود اینکه پدر و پیر و این دولت عظمی از سایه او بوده، فقیر کاتب الحروف از او پرسیدم فرمود: حقِّ شیخِ بزرگ، بر سر من زیادتر است نه بر سرِ فلان خلیفه، با وجود اینکه او رابطه ی شیخ بزرگ تعلیم می کند و من نمی کنم و ظاهراً حق به طرف اوست ولی در حقیقت هم چنان نیست".

ایضاً در سراج الطّالبین می آورد: "خلیفه عبدالرّحمن پاوه ای گفت به سعی بلیغ محبّت حضرت سراج الدّین را از دل خود زائل کردم و به حضرت بهاءالدّین عرض نمودم، فرمود: الحمدلله".

گفتند: حضرت شاه عثمان قدّس سرّه در کتاب نورانی سراج القلوب و در موضوع وفات حضرت ضیاءالدّین می فرمایند: «حضرت ضیاءالدّین در هنگام وفات با زبانی فصیح و رسا فرمودند؛ بر مرگِ من تأسف مخورید و اظهار فزع نکنید؛ چرا که همانا به حول و قوّه الهی همانگونه که در قید حیات، شما را راهنمایی و حمایت و معاونت می کردم، در حالت مرگ و حیات برزخی هم، عموم مریدین و منسوبین و خصوصا اهل خانواده را کمک و یاریِ معنوی خواهم رسانید و شما براین امر گواه باشید. همچنین ازحضرت پدرم *حضرت شیخ علاءالدّین قدّس سرّه* شنیدم که فرمود: حضرت ضیاءالدّین درهنگام احتضار و جان دادن، آیه شریفه زیر را قرائت فرمودند: ولاتَحسَبَنَّ الَذِینَ قُتِلُوافی سَبِیلِ اللهِ أَموَاتَاً بَل أحیاءٌ عِند رَبِّهم یُرزقون فَرحین بِما ءاتیهم الله مِن فَضلِهِ وَ یَستَبشرونَ بالَّذینَ لَم یَلحقّوا بِهِم مِن خَلفِهم ألا خَوفٌ عَلَیهم وَلا هُم یَحزنون. یعنی؛ و کسانی را که در راه خدا کشته شدند، مرده مپندار، بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند، به آنچه خداوند از بخشش خود به آنان داده شادمانند و برای کسانی که پس از آنان هستند و هنوز به آنان نرسیده اند، بشارت می برند، که هیچ ترسی بر آنان نیست و آنان اندوهگین نباشند. که این بشارت و مژده ای به نزدیکانش بود؛ به اینکه نترسید و ناراحت نشوید و اینکه حضرت ایشان، همچون شهداء، زنده اند و از جانب حقّ رزق و روزی داده می شوند و آنچه فرمودند، باعث شد تا مرگ آن حضرت بر مریدین و اهل خانواده سبک و آسان گردد. در این جا لازم است ذکر نمایم که حضرت

ضیاءالدّین قدّس سرّه پیش از وفاتشان، وصیّت نموده بودند، که دو فرزندشان یعنی حضرت علاءالدّین قدّس سرّه و حضرت نجم الدّین قدّس سرّه به مقام ارشاد در طریقت رسیده و دارای مرتبه ی والایی هستند و هرکس به آنها تمسّک نموده و خود را همچون مرده ای در بین دستانِ غسال قرار دهد، آن دو بزرگوار نیز می توانند؛ مُریدشان را به رضا و محبّت الهی و درجه ای والا در بندگی حقّ برسانند. همچنین آیه ی شریفه ای که ایشان هنگام وفات قرائت فرموده اند؛ اشاره است به کسانی که بعد از ایشان به طریقت والای نقشبندیّه، تمسّک نموده و راه بزرگان را در پیش می گیرند و بر منهج شریعت حرکت می نمایند، که نگرانی و اندوهی به خود راه ندهند». (سراج القلوب ترجمه فارسی ٦٠ تا ٦١)

می گوییم:

روحانیت حضرت غوث الاعظم و شاه نقشبند قدّس الله سرّهما نیز عموم مریدین و منسوبین را کمک و یاریِ معنوی می نمایند و اگر این قول آن بود که شما فهمیدید روحانیّت طیّب حضرتین تا امروز برای طیّ سلوک طریقه برای متمسّکانشان کافی بود، حاشا و کلّا که اینطور باشد بلکه این عقیده بی اساس است.

همچنین حضرت شیخ عثمان سراج الدّین ثانی خود در ادامه ی وصیّت حضرت شیخ عمر ضیاءالدّین پاسخ شما را دادند و اصلاً آنطور که شما فهمیدید، نفهمیدند زیرا در ادامه می فرمایند حضرت ضیاء الدّین قبل از وفاتشان وصیّت به ارشاد دو فرزندشان نمودند؛ اگر منظورِ حضرت ایشان آن گونه بود که شما فهمیدید، دیگر چه احتیاجی به وصیّت قبل از مرگ برای جانشینی دو فرزندشان بود و این مقدار تحمل عذاب ارشاد بر

گردن فرزندان گذاشتن چه معنی داشت، چراکه آنطور که شما فهمیدید این است که روحانیّت حضرت ایشان با مریدان طیّ سلوک می کند.
ای گرامیان اگر مدعّای شما صحیح بود روحانیّت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که کامل ترین و اعلی ترین درجات قرب به خدا تعالی را دارد قرناً بعد قرن جهت تزکیه نفس و رسیدن به مراتب قرب الهی تا امروز برای همه ی مردم کافی بود و دیگر رشته ی شیخی و سلسله های تصوف و عرفان لازم نمی بود، در راه رسیدن به قرب خداوندی جل سلطانه این مقدار زجر و تحمّل سختی و ریاضت و خدمت مشایخ لازم نبود، آری طریق اویسی که روحانیّت مشایخ متوفّی کسی را تعلیم دهند واقع است لیکن نادر، دسته جمعی نمی شود یک قوم را به طریق اویسی سلوک داد این امر در طریقه بدعت و حرام است.

والسلام علی من اتّبع الهدی

ننــگ فقــرا و درویشـــــــــان
غلامی نقشبندی مجدّدی عبداللّهی